



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

**19 اپریل 2024****داکتر سید عبدالله کاظم**

## قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت سوم)

**چرا قتل امیر مهم بود و چه فایده و حاصلی برای انگلیس ها داشت؟**

جناب جهانی صاحب می نویسند: «یک پهلوی سوال بنده در اینجاست که چرا مسله قتل امیر حبیب الله خان را، بعد از گذشت بیش از صد سال، چنین جدی گرفته ایم؟ آیا در تاریخ سیاست، بخصوص تاریخ رژیم های شاهی، پدرکشی، برادرکشی، فرزند کشی، بیگناه کشی و.... اندک و نایاب هستند؟»

مسلم است که قتل امیر حبیب الله خان یکی از رویدادهای مرموزی است که باوجود گذشت بیش از یک قرن هنوز هم ابعاد گسترده این توطئه بزرگ پوشیده مانده و نظریات پیرامون انگیزه ها و دلایل قتل دراستحاله یک موضوع پیچیده چرخیده و آنهم در اثر تبلیغات بعدی، بخصوص پس از تغییر رژیم امانی که بیرون کشیدن پای زمینه سازان این رویداد تاریخی و انداختن مسئولیت بدوش کسانی دیگر که در قدرت نبودند و خاموش ساختن زبان کسانی که حقیقت را میدانستند، ولی جرأت بیان آنرا از ترس جان نداشتند و نیز اگر یکی از میان آنها خواست به نحوی در این رویداد روشنی اندازد و به بعضی نکات اشاره کرد، ولی در نهایت باز هم مجبور بود، آنچه را بگوید که حاکم زمان بر آن حکم کرده بود. هنوز که هنوز است و صد سال از واقعه قتل گذشته و فشار حاکم دیگر مانع بیان حقیقت نمیشود، باز هم کسانی هستند که همان ساز کهنه را به نوا در آورده و چندی هم برای آن کف می زنند. اینجاست که جستجوی حقایق تاریخی به حیث یک رسالت وجدانی تبارز میکند تا برای نسل جوان و نسل های فردا باب حقیقت بینی را باز نماید و زمینه قضاوت های سالم را فراهم سازد، در غیر آن تاریکی ها همچنان ادامه خواهد یافت و حقایق تاریخی در آن پنهان خواهد ماند.

قتل امیر حبیب الله از واقعات قبلی که در کشور و جنگ های برادر با برادر در گذشته ها فرق دارد. در این رویداد دستان نامرئی به مقصد یک تغییر مهم به نفع خود نقش ماهرانه را بازی کردند و پادشاه کشور را هنگام خواب و در یک محل دوردست با وجود کمر بند بزرگ امنیتی بدست ایجنت خود وبا همکاری یاران خود بطور مرموز چنان عاملان به قتل رسانیدند که اثری از خود بجا نگذاشتند. ولی مرور زمان و پیدا شدن اسناد جدید گره های از این اسرار مرموز را اکنون باز میکند و باز نویسی تاریخ را در این مورد و واقعات مربوط به آنرا به یک ضرورت مبرم مبدل می سازد که شرح مختصر آن ذیلاً تقدیم میشود:

وقتی شاه امان الله از قتل پدر خود در کابل آگاهی یافت، طی یک اشتها نامه به صراحت راجع به عاملان شهادت پدر خود از دو حالت نام برد که قتل: «یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خئنه [خائنانه] داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند». در اینجا اشاره به دسیسه سازان خارجی، بجز انگلیس ها هیچ کشور دیگر بوده نمی تواند.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

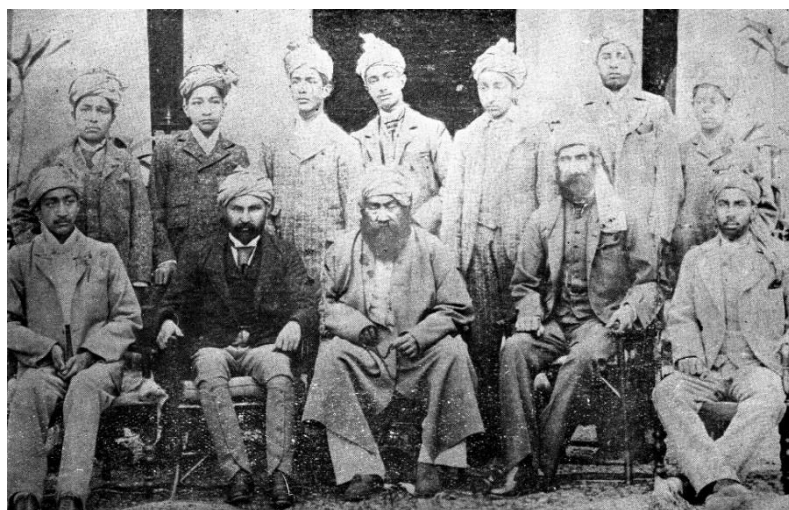
در اینجا فوراً این سؤال مطرح میشود که چگونه انگلیس ها به فکر کشتن کسی می افتند که در بین دشمنان و افرانها در افغانستان و نیز در قبایل سرحد آزاد، مهمترین و پر قدرت ترین دوست آنها بود که در راس قدرت افغانستان قرار داشت و از قتل او چه فائده و حاصلی برای انگلیس ها متصور بود؟

برای پاسخ به این سؤال باید توجه را به ملحوظاتی معطوف کرد که در سیاست های انگلیس در آنوقت مطرح نظر بود و آنها در بسا موارد منافع کوتاه مدت و آنی خود را قربان منافع طویل المدت خود کرده و بیشتر به آینده می اندیشدند تا به حال.

تا زمانیکه انگلیس ها زمام نیم قاره هند را در دست داشتند و "بازی بزرگ" بین دو قدرت رقیب - روس و انگلیس دوام داشت، افغانستان دچار آشوب خانه جنگی ها گردید و یک قسمت از ساحات شرقی امپراتوری درانی را چه بزور و چه در قید معاهدات از بدنه افغانستان جدا کردند و حتی می خواستند که سرحد هند بر تانوی را تا جنوب هندو کش وسعت دهند. اما شرایط سیاسی حاکم در آنوقت بین روس و انگلیس این نظر را تغییر داد و با شکست انگلیس ها طی جنگ های اول و دوم افغان - انگلیس امکان پیشرفت نظامی به روی آنها در افغانستان بسته شد و ناگزیر شدند افغانستان را به یک کشور حایل بین خود و روسها مبدل سازند.

افغانستان به حیث یک کشور حایل برای انگلیسها از اهمیت بسزا برخوردار بود و چون دیگر زمینه لشکر کشی برای آنها میسر نبود، لذا در آن فکر بودند که این کشور را زیر اداره یک حکومت قوی مرکزی و اما دوست و طرفدار خود نگهدارند که در امور داخلی آزاد و در امور خارجی وابسته به خود شان باشد. برای این هدف انگلیسها از زمان امیر عبدالرحمن خان سعی و تلاش داشتند و برای تداوم آن نیز همیشه در صدد اقدام بودند. در سال 1273 ش (1894م) وقتی جورج کرزن (بعداً لارد کرزن) از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، فوری به افغانستان سفر کرد و طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواستہ بود در باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد. (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)

اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سردار یحیی خان نبود.



صف نشسته از راست به چپ: سردار شیر احمد خان و پدرش سردار فتح محمد خان (ابن سردار ذکریا خان)، سردار یحیی خان، سردار محمد سلیمان خان (پسر ارشد سردار آصف خان)، سردار محمد عزیز خان (پسر ارشد سردار یوسف خان)؛ صف ایستاد از راست به چپ: سردار شاه محمود خان، سردار نور احمد خان، سردار محمد هاشم خان، سردار محمد نادر خان، سردار شاه ولیخان، سردار محمد علی خان، سردار احمد شاه خان (این عکس در 1277 ش در هند گرفته شده و بار اول در کتاب "نادر افغان" به چاپ رسیده است)

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها در خفا کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سردار یحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد

و همان بود که سردار موصوف با دو فرزند خود - هر یک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سرداریحیی خان) و همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند که مدت 23 سال در آنجا زیر نظر انگلیسها در تبعید بسر می بردند و همه فرزندان شان در آنجا به دنیا آمده و بزرگ شده بودند، به وطن برگشتند. (برای شرح مزید در باره تقاضای برگشت به وطن و چگونگی آن گزارشات مفصل در سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش اول، صفحه 503 - 505 و نیز صفحه 737 - 738)

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیرحبيب الله خان با صبيه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نورالحریم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت و تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان خاصاً محمد نادر خان فرزند دراک این خانواده که در سن جوانی به مقام عالی سپهسالاری ارتقا یافت و در راس قوای نظامی قرار گرفت، روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را در دوره امیرحبيب الله خان سراج المله هر یک از اعضای این خانواده به سرعت یکی پی دیگر بپیمودند.

انگلیسها که اوضاع افغانستان را به وسیله گماشتگان خود به دقت زیر نظر داشتند و از اختلافات فکری بین رقبای قدرت در داخل خانواده سلطنتی و اعیان و بزرگان دربار آگاهی داشتند، بخصوص اختلاف نظر بین امیر و برادرش سردار نصرالله خان و نیز حمایت شهزاده عنایت الله خان از پدر و ضدیت با عم خود از یکطرف و نزدیکی سردار نصرالله خان با شهزاده امان الله خان با وجود تفاوت در شیوه های فکری شان از طرف دیگر مایه نگرانی آنها از آینده افغانستان بر طبق پالیسی های انگلیس می شد، آنهم وقتی متوجه شدند که موقف امیرحبيب الله خان در بین مردم روبه ضعف است و حتی مخالفان دوبار تصمیم به کشتن او گرفته بودند، انگلیس ها را بیشتر از پیش نگران ساخته بود.



عکس سرداران محمد زائی مشهور به "یحیی خیل" یا "خانواده مصاحبان" در سالهای اخیر سلطنت امیر حبيب الله سراج المله: قطار اول از چپ به راست : سردار محمد عزیز خان، سردار محمد یوسف خان، سردار محمد آصف خان فرزند سرداریحیی خان، سلیمان خان، محمد نادر خان،

ردیف استاده از چپ بر راست: شاه محمودخان، محمد هاشم خان، احمد شاه خان، شاه ولیخان و محمدعلی خان

انگلیس ها میدانستند که از جمله کسانی که پس از امیراحتمال بقدرت رسیدن شان از همه بیشتر است همانا سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله میباشند که هر دو از جمله مخالفان سبطره انگلیس در افغانستان محسوب می شدند. انگلیسها در بین دو جانشین قوی امیر راهی دیگر نداشتند، جز اینکه از بین آنها یکی را برای آینده انتخاب نمایند. آنها میدانستند که شهزاده امان الله خان جوان جدی و صاحب اندیشه ملی است که در صورت رسیدن بقدرت نه تنها در برابر انگلیسها جهت استرداد استقلال قد علم خواهد کرد، بلکه افغانستان را به سمت یک تحول نوین سوق خواهد داد و دست دوستی به نظام جدید سوسیالیستی در روسیه دراز خواهد کرد و نیز تحولات افغانستان نمونه ای برای آزادی خواهان هند خواهد شد. با این نگرانی و اندیشه انگلیس ها در این فکر بودند که بقدرت رساندن سردار نصرالله خان نائب السلطنه را با وجود ضدیتش در برابر خود و نفوذش در مناطق سرحد آزاد مرجح دانند، بخصوص اینکه او نظر به تعصب دینی

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

هیچگاه بسوی روسها تقرب نخواهد جست، اما با وجود علمیت مرد نسبتاً ضعیف الاراده و فاقد شهامت و شجاعت بود، چنانکه بعداً دیده شد اودرطرف شش روز امارت خود با احساس کوچکتزین فشار سه بار خواست خود را از سلطنت خلع کند. انگلیس ها به همین دلیل خواستند قبل از آنکه شهزاده امان الله خان به این مقام دست یابد، سردار نصرالله خان نائب السلطنه را به امارت افغانستان برسانند و اما در کنارش سپهسالارمحمد نادرخان، برادران و بنی اعمامش را جا دهند و قدرت نظامی را کلاً در حیطه نفوذ آنها درآورند که در اینصورت برای مدتی نام از نصرالله خان و کام ازخانواده مصاحبان و در راس شان سپهسالارمحمدنادرخان باشد. به همین ترتیب طوریکه بعداً دیده شد، این هدف قدم بقدم تحقق پذیرفت و همین ها بودند که بعد از 40 سال انتظار(از زمان برگشت به وطن تا رسیدن به سلطنت) وتلاش صبورانه قدرت را درافغانستان بدست گرفتند.

یقیناً در اینجا این سؤال مطرح میشود که چرا انگلیسها انتظارمرگ طبعی امیررا نکشیدند ودریک مرحله بسیار حساس برای قتل امیردست بکار شدند؟ برای پاسخ به این سؤال میتوان بر علاوه نکات فوق ازچند انگیزه دیگر نیز یادآور شد:

**یک -** طوریکه در بالا ذکر شد، امیرحبیب الله خان هئیت ترک، آلمان و اطیش را مدت هشت ماه بدون جواب به کابل نگهداشت تا دراین مدت انگلیس ها را وادار به شناسائی استقلال افغانستان سازد، چنانچه امیر متعاقب ختم جنگ عمومی از انگلیس ها خواست تا نماینده امیر را در کنفرانس صلح پاریس جا دهند و او بتواند موضوع استقلال کشور را مطرح نماید و نیز بر علاوه ای کمک سالانه در حدود 20 میلیون کددار، مبلغ 60 میلیون کددار حق السکوت را (به قول غبار) بگیرد. با اخذ این تعهد از یکطرف و لزوم دید بیطرفی افغانستان درجنگ عمومی از طرف دیگر انگلیسها پس ازختم جنگ خود را مکلف به ایفای تعهدات فوق در برابر امیر دیدند و چون آنها قلباً حاضر به شناسائی استقلال افغانستان نبودند و نیز نسبت ضعف اقتصادی ناشی از جنگ توان پرداخت مبلغ گزاف فوق الذکر را نداشتند، لذا خواستند با دگرگون ساختن اوضاع در افغانستان به اصطلاح "با یک تیر دو فاخته را شکار کنند" یعنی هم خود را از ایفای تعهدات فارغ گردانند و هم یک قدم خود را به برای تطبیق پلان اصلی خود نزدیکتر سازند.

**دو -** چنانکه گفته شد، در سالهای جنگ عمومی اول یک تعداد زیاد مردم در داخل افغانستان و هم درقبایل آزاد سرحد به تاسی از شرکت دولت عثمانی درجنگ و برطبق درخواست "خلیفه المسلمین" که همانا سلطان عثمانی بود، در راه اندازی داعیه جهاد علیه انگلیس ها فعالیت میکردند. بخصوص با اوج گرفتن قیام ها و مقاومت های مردم قبایل آزاد که بیشتر به وسیله سردارنصرالله خان و همکارانش تقویه، تجهیز و تمویل می شد، انگلیس ها فکر میکردند که در پشت پرده دست امیر حبیب الله خان شریک است و کمتر به حرفهای او اعتماد داشتند، ولو که درظاهر امیر از دوستی با آنها سخن می گفت و حتی بیطرفی افغانستان را به نفع انگلیس ها اعلام داشته بود.

علامه فیض محمدکاتب درزمینه گزارشات متعدد در سراج التواریخ دارد که ذکر هر یک دراین مختصر نمی گنجد، اما میتوان آنرا بطور خلاصه چنین بیان کرد: امیر عبدالرحمن خان درخاموش کردن قیام ها و پاسخ های توجیهه گرانه به قبایل و علماء موفق بود و البته به هیچکس در درون قلمرو خود اجازه نمی داد که احساسات مردم کشور را علیه انگلیس ها برانگیزد، اما امیرحبیب الله خان دراین وضع با آزمونی بسیار دشوار روبرو بود، ازیکطرف باید مواد قرارداد را اولپندی (1905) را مراعات میکرد تا حامیان را دل سرد نکند و از طرف دیگر در داخل دربار او کسانی مثل سردارنصرالله خان و ناظرمحمد صفرخان و حاجی عبدالرزاق خان بودند که به آتش قیام علیه انگلیس در سرحدات دامن می زدند و کار را برامیر روز بروز دشوارتر و عرصه را تنگ ترمی ساختند.

درعین حال اعلام حمایت مردمان تگاب و نجراب و کوهدامن و حتی کابل جهت پیوستن به قیام گران آن سوی دیورند، امیر را در موقفی قرار داد که ناظر محمد صفرخان و حاجی عبدالرزاق خان را زندانی کرد تا از پیوستن مردم با یکصد هزار نفر قیام کنندگان که در راس آن قبایل مهمند وافریدی قرار داشتند، منع کند و برای نظارت براین امور خودش به جلال آباد رفت. با آنکه امیر درباب پابندی تمام به مواد و مفاد قرارداد

راولپندی ده ها نامه به سران قبایل و علمای که در تحریکات علیه انگلیس در آنجا فعال بودند، نوشت، اما سوء ظن انگلیس ها در مورد دخالت امیر و درباریان او در این قیام بر طرف نگردید و آنها بر امیر مشکوک بودند. همین طور مردم نیز امیر را به سرسپردگی و دوستی با انگلیس ها متهم میکردند و کینه او را به دل می گرفتند که به نظر فیض محمد کاتب این سوء اعتماد مردم چه در بین مردم قبایل و چه در داخل کشور بر امیر یکی از موجبات قتل او را فراهم نمود. ناگفته نماند که انگلیس ها نیز با اقدامات نظامی و تشدد آمیز خود، مردم قبایل را در برابر خود به قیام وادار می ساختند و مردم با مشاهده ای شدت عمل انگلیسها خود بخود به قیام تحریک می شدند. (برای شرح مزید دیده شود: سراج التواریخ...، جلد چهارم - بخش سوم، صفحه 323 تا 326)

امیر نصر الله خان و درباریان پس از آنکه جسد امیر شهید را در گوشه غربی ضلع غرب و جنوب میدان گلف... دفن کرده، هنگام شام در باغ شاهی مراجعت نمود، «به میرزا محمد عمر خان کشمیری منشی حضور خود که از فوت میرزا عبدالحسین خان قزلباش به این رتبه نائل و واصل آمده بود، امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و بر حال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت بر امارت او رقم کند. و این امر را نموده خودش در ورندة عمارت بزرگ بر کرسی امارت نشسته... پس از ساعتی میرزا محمد عمر خان نامه ای را که به نام وایسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانیده...» (صفحه 641 - 642)

قابل توجه اینست که سردار نصر الله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها در گذشته داشت، به مجرد رسیدن به امارت بنابر توصیه دوستان و فادار به انگلیس یکصد و هشتاد درجه تغییر موقف داده معاهده ای را که امیر قبلی با انگلیسها امضا کرده بود، تائید نمود و خواست بدینوسیله استرداد استقلال کامل کشور را بار دیگر در بدل حمایت انگلیس و پرداخت مبالغ مستمری به معامله بکشاند تا در قبال آن پایه های سلطنت خود را استحکام بخشد.

بنابر دلایل فوق انگلیسها هم بر طبق منافع کوتاه مدت شان و نیز برای زمینه سازی برای اهداف دراز مدت یعنی جانشین ساختن یک رژیم دوست با خود در افغانستان با قتل امیر در ایجاد یک تحول اقدام دارند و اینکه این قتل بوسیله یک ایجننت کار آزموده شان طوری صورت گیرد که نه اتهام را مستقیماً متوجه شخصیت های مورد نظر شان سازد و در عین زمان از عروج شهزاده امان الله به سلطنت جلوگیری نمایند. اما چرخ زمان روی تصادف طور دیگر به گردش افتاد و آنچه را انگلیس ها از آن در تشویش و نگرانی بودند، رخ داد و شهزاده امان الله بقدرت رسید و بساط امارت شش روزه امیر نصر الله با وجود آمادگی های مندرج فقرات ده گانه میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در جهت اقدامات نظامی برای سرنگونی امیر امان الله خان طرح کرده بود، به ناکامی گرانید و امیر نصر الله خان از امارت به نفع امان خان استعفی داد و با دو شهزاده دیگر هریک سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به امان الله خان بیعت نمودند و هر سه عازم کابل شدند.

#### سپهسالار محمد نادر خان و استحکام پایه های قدرت:

همانطور که اشاره شد، انگلیس ها میخواستند به حمایت سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش و به همکاری بعضی از مخالفان امان الله خان، برادر امیر سردار نصر الله خان نایب السلطنه را به امارت برسانند که با اینکار از یکطرف بقدرت رسیدن شهزاده امان الله خان را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود، سد راه شوند و از طرف دیگر با امارت نصر الله خان زمینه رسیدن قدرت را بدست سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر سازند تا در قدم بعدی او بتواند در راس قدرت افغانستان قرار گیرد.

در این ارتباط اسنادی ارائه شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادر خان و خاندان او" که نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده و اما در آغاز آن نوشته شده است که: «اقتباس از شماره اول "جمهور اسلام"، اول سپتمبر 1951، طبع پشاور، صفحه 10 تا 18 و زمان یاد شده مصادف با زمانی است که محترم عبدالحی حبیبی - آنوقت وکیل شهر قندهار در شورای ملی دوره هفتم که بنا بر ضدیت با نظام شاهی به پاکستان رفت و

به نشر جریده "افغانستان آزاد" در پشاور پرداخت؛ به این اساس گفته می‌توانیم که نویسنده اصلی رساله فوق‌الذکر به احتمال قوی همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده باشد. والله اعلم

در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپهسالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپهسالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادرخان [شوهر خواهرش] است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می‌پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمع و چشم به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود. یک قطعه مکتوب سپهسالار محمدنادرخان مزین به امضای او که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می‌سازد و نقل آن اینست:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع دارید، کویف جلال آباد را آرنده این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظور میت امیر حبیب الله خان است - کاظم] برادرش را [مقصد سردار نصرالله خان است] امیر ساختیم و میان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی‌ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدراستاد خلیلی است] درین معامله شریک مایان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دار السلطنة [مقصد کابل است] با قوم خود می‌آید. عساکر دار السلطنة را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نائب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337 ق - امضا: محمد نادر».

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله فوق‌الذکر چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه، زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوت 1297 ش بازی کرد و در نتیجه در کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی‌آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمی‌کرد و در جمع طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود».

(ادامه دارد)

**آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله ناظم**